

# ماهیت انقلاب روسیه

...آن طوری که پلخائف، لنین و تروتسکی پیش بینی می کردند  
که جملگی به «مفاهیم انقلاب روسیه» عنوان گرفت



## لئون تروتسکی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

## فهرست

توسعه‌ی مرکب روسیه

نظر منشوریک‌ها

آسیب‌پذیری موضع لنین

نگرش نسبت به لیبرالیزم

نقش استالین در این اختلاف‌نظر

در باره‌ی نقش دهقانان

تروتسکی موضع سوم را دارد

تنوری انقلاب مداوم

خلاصه‌ای از سه دیدگاه

مترجم: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۸

## ماهیت انقلاب روسیه

... آن طوری که پلخانف، لنین و تروتسکی پیش‌بینی می‌کردند که جملگی به «مفاهیم انقلاب روسیه» عنوان گرفت

انقلاب ۱۹۰۵ نه تنها تمرینی برای انقلاب ۱۹۱۷ شد، بلکه آزمایشگاهی شد که از آن تمام گروه‌بندی‌های اصلی افکار سیاسی روسیه بیرون آمده و از آنجا تمام گرایش‌ها و اختلافات جزیی درون مارکسیزم روسی نیز شکل گرفت و یا مشخص گردید. مرکز بحث‌ها و اختلافات طبیعتاً حول مسأله‌ی خصوصیات تاریخی انقلاب روسیه و مسیرهای آینده پیشرفت آن دور می‌زد. این جنگ مفاهیم و پیش‌بینی‌ها در اصل ربط مستقیمی با بیوگرافی (زندگینامه‌ی) استالین ندارد، زیرا او هیچ سهم مستقلی در آن نداشت. آن چند مقاله‌ی تبلیغاتی‌ای هم که او در این باره‌ی نوشت، فاقد کوچک‌ترین علاقه‌ای به جنبه‌ی تنوریک آن است. خیلی از بلشویک‌های قلم به دست نیز همین نظرات را حتی بهتر هم اشاعه دادند. تعریفی از مفهوم انقلابی بلشویزم، بنا به ذات موضوع می‌بایستی در بیوگرافی لنین آورده می‌شد. اما نظریه‌ها هم دارای سرنوشت خاص خود می‌باشد. اگر در دوران انقلاب اول و پس از آن تا سال ۱۹۲۳، زمانی که آموزه‌های انقلابی بسط داده شده و به واقعیت می‌نشست، استالین هیچگونه موضع مستقلی نداشت پس، از ۱۹۲۴ به بعد این وضعیت به ناگهان تغییر می‌کند. دوره‌ای از ارتجاع بوروکراتیک باز شده و بازنگری‌های عمیقی نسبت به گذشته صورت می‌گیرد. فیلم انقلاب خلاف جهت می‌چرخد. آموزه‌های قدیم در برابر ارزیابی‌های جدید و یا تفسیرهای جدید

قرار می‌گیرد. در نگاه اول، کاملاً غیر منتظره، مرکز توجه به سوی مفهوم «انقلاب مداوم» معطوف و از آن به عنوان سرچشمه‌ی تمام خطاهای «تروتسکیزم» یاد می‌گردد. از آن پس تا چندین سال، انتقاد از این مفهوم، به زمینه‌ی اصلی کار نظری- [با گفتن کار نظری] جسارت نشود<sup>۱</sup> - استالین و همقطارانش تبدیل شده است. این طور می‌توان گفت که کل استالینیزم در سطح نظری از انتقاد به تئوری انقلاب مداوم، آن طور که در سال ۱۹۰۵ فورموله شد، ظهور کرد. به این ترتیب، نوشتن در باره‌ی این نظریه که متمایز از نظریات منشویک‌ها و بلشویک‌ها می‌باشد، نمی‌تواند در این کتاب آورده نشود، حتی اگر به صورت یک ضمیمه باشد.

## توسعه‌ی مرکب روسیه

توسعه‌ی روسیه پیش از هر چیز دارای ماهیت عقب‌افتاده است. عقب‌افتادگی تاریخی، اما به معنای یک بازتولید ساده از توسعه‌ی کشورهای پیشرفته نیست که صرفاً یک یا دو قرن به تأخیر افتاده است. این، انگیزه جدید اجتماعی «مرکب»ی را می‌آفریند که در آن آخرین فتوحات با روش و ساختار سرمایه‌داری ریشه در روابط حاکم در بربریت فنودالی و پیشافنودالی داشته و آن‌ها را تغییر داده و باعث ایجاد روابط عجیب و غریبی مابین طبقات می‌شود. همین امر در دایره‌ی عقاید هم صدق می‌کند. روسیه دقیقاً به دلیل همین تأخیر تاریخی، تنها کشوری اروپایی بود که در آن با داشتن مارکسیزم به عنوان یک

---

<sup>۱</sup> - Sit veniaverbo در لاتین برای کنایه بکار می‌رود و به معنای "جسارت نشود" است اما به تمسخر. در اینجا در رابطه با کار نظری جسارت نشود، به تمسخر است

آموزه [دکترین - مترجم] و با وجود سوسیال دموکراسی حزبی توانست قبل از انقلاب بورژوایی توسعه قدرتمندی را کسب نماید. طبیعی است که مسأله رابطه‌ی متقابل بین مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم اتفاقاً در روسیه به عمیق‌ترین تحلیل نظریه کشیده شد.

ایده‌آلیست‌های دموکرات عمدتاً «نارودنیک‌ها» انقلاب قریب‌الوقوع را به عنوان انقلاب بورژوایی به شکل بسیار خرافی رد کردند. آن‌ها به این انقلاب نام «دموکراتیک» نهاده و از طریق یک فورمول سیاسی بیطرف کوشیدند تا محتوی اجتماعی انقلاب را مسخ نمایند - نه تنها برای دیگران بلکه حتی برای خودشان. پلخاتف بنیانگذار مارکسیزم روسی، در مبارزه علیه «نارودنیکیزم» از همان اوایل دهه‌ی ۸۰ قرن گذشته [منظور دهه‌ی ۱۸۸۰ است - مترجم] نشان داد که روسیه به هیچ وجه دلیلی ندارد که انتظار مسیر توسعه‌ی ممتازی را داشته باشد، بلکه مانند دیگر ملت‌های «غیرمتعارف»، روسیه نیز می‌بایستی از برزخ سرمایه‌داری عبور کند و دقیقاً در این مسیر است که این کشور آزادی سیاسی لازم را برای ادامه‌ی مبارزه‌ی پرولتاریا تا رسیدن به سوسیالیسم بدست می‌آورد. پلخاتف نه تنها انقلاب بورژوایی را به عنوان یک وظیفه از انقلاب سوسیالیستی جدا کرد - و به آینده‌ای نامعلوم موکول نمود - بلکه برای هر یک، ترکیبی از نیروهای کاملاً متفاوت با دیگر را ترسیم می‌نمود. آزادی سیاسی به دست پرولتاریا اما در اتحاد با بورژوازی لیبرال می‌بایستی حاصل می‌گردید؛ پس از چند دهه و زمانی که توسعه‌ی سرمایه‌داری در سطح بالاتری قرار می‌گیرد، پرولتاریا آنگاه می‌تواند مبارزه علیه بورژوازی را به اجرا گذاشته و انقلاب سوسیالیستی را انجام دهد.

پلخانف می‌گوید: «برای روشنفکران روسی همیشه این طور به نظر می‌رسد که قبول انقلاب ما به عنوان انقلاب بورژوایی به معنای بیرنگ کردن آن، یا بی‌ارزش کردن آن یا بی‌معنی کردن آن است... برای پرولتاریا مبارزه برای آزادی سیاسی و جمهوری دموکراتیک در جامعه‌ی بورژوایی صرفاً یک مرحله‌ی ضروری در مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی است.»

او در ۱۹۰۵ نوشت: «مارکسیست‌ها کاملاً و صددرصد به خصوصیت بورژوایی انقلاب روسی اعتقاد دارند. این به چه معنا است؟ این بدان معنا است که آن تغییرات دموکراتیک که برای روسیه ضروری است در نفس خود نشان دهنده‌ی تضعیف کردن سرمایه داری یا تضعیف کردن حاکمیت بورژوازی نیست، بلکه برعکس آن‌ها برای اولین بار و به طور حقیقی و برای توسعه‌ی سرمایه داری اروپایی - و نه شکل آسیایی آن - به طور گسترده و سریع زمینه را آماده می‌کنند. آن‌ها برای اولین بار امکان حاکمیت طبقه‌ی بورژوا را ممکن می‌سازند...»

او ادامه می‌دهد: «ما در انقلاب روسیه نمی‌توانیم به شکل جهشی از چارچوب دموکراتیک بورژوایی بپریم، اما می‌توانیم این چارچوب را به درجات بسیار بزرگ و عظیم گسترده سازیم.»

این بدان معنا است که ما می‌توانیم در جامعه‌ی بورژوایی شرایط خیلی مناسب تری را برای مبارزه‌ی آینده پرولتاریا ایجاد کنیم. لنین تا این حد پلخانف را دنبال می‌کرد. ماهیت بورژوایی انقلاب برای هر دو جناح سوسیال دموکراسی روسیه به عنوان نقطه‌ی آغاز به کار بود. کاملاً طبیعی است که

کوبا<sup>۲</sup> (استالین) تحت چنین شرایطی در تبلیغات خود فراتر از فورمول‌های پُرطرفدار نرفت که شامل نقاط مشترک بلشویک‌ها و منشویک‌ها می‌شد.

او در ژانویه ۱۹۰۵ نوشت: «مجلس مؤسسان، بر اساس رأی‌گیری مساوی، مستقیم و محرمانه انتخاب شد و این چیزی است که ما اکنون می‌باید برای آن بجنگیم! تنها این مجلس است که به ما جمهوری دموکراتیک خواهد داد؛ چیزی که ما ضرورتاً به آن برای مبارزه در راه سوسیالیسم نیاز داریم.»

جمهوری بورژوایی به عنوان عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و طولانی-مدت برای هدف سوسیالیستی! این دیدگاه اینگونه است.

در سال ۱۹۰۷، یعنی بعد از بحث‌های بی‌شمار چه در پترزبورگ و چه در خارج از کشور و نیز پس از آزمایش جدی پیش‌بینی‌های نظری در تجربیات انقلاب اول، استالین نوشت:

«به نظر می‌رسد، اینکه انقلاب ما بورژوایی است و اینکه باید با نابودی فئودالیسم، و نه نظم سرمایه‌داری، به پایان برسد و اینکه تنها می‌تواند به جمهوری دموکراتیک مزین گردد، همه در حزب ما موافق هستند.»

استالین در رابطه با اینکه انقلاب از کجا شروع شد، صحبت نمی‌کرد بلکه در رابطه با اینکه انقلاب در کجا پایان می‌یابد، سخن گفت. او از پیش و به طور قاطع انقلاب را به «فقط جمهوری دموکراتیک» محدود کرد. ما بیهوده در نوشته‌های او به دنبال چشم‌اندازی از انقلاب سوسیالیستی در رابطه با سرنگونی دموکراتیک هستیم. این موضع استالین بود که تا اوائل انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ادامه پیدا کرد، تا زمان ورود لنین به پترزبورگ.

<sup>۲</sup> - Koba نام مستعار استالین بود.

## نظر منشویک ها

برای پلخائف، آکسلرود و رهبران منشویزم به طور کلی، مشخص کردن ماهیت جامعه شناختی انقلاب به عنوان انقلاب بورژوایی از نظر سیاسی بیش از هر چیز با ارزش بود، زیرا پیشاپیش مانع تحریک بورژوازی به وسیله‌ی شبیح سوسیالیزم و «دفع» آن با قرار دادنش در اردوی ارتجاع می‌شد. آکسلرود، رئیس تاکتیک شناسی منشویک ها در «کنگره‌ی اتحاد» گفت: «روابط اجتماعی روسیه تنها برای انقلاب بورژوایی پخته شده است.» و «با توجه به محرومیت کلی حقوق سیاسی در کشور ما، نمی‌توان حتی در رابطه با مبارزه‌ی مستقیم بین پرولتاریا و سایر طبقات برای کسب قدرت سیاسی حرفی زد. پرولتاریا برای [ایجاد مترجم] شرایط برای توسعه‌ی بورژوایی می‌جنگد. شرایط تاریخی عینی باعث می‌شود تا سرنوشت پرولتاریای ما در مبارزه با دشمن مشترک به نحو اجتناب ناپذیری با بورژوازی گره خورده باشد.» محتوای انقلاب روسیه به این ترتیب و پیشاپیش محدود به تحولاتی شده است که با منافع و نظرات بورژوازی لیبرال سازگاری دارد.

دقیقاً در این نقطه است که اختلاف نظرها بین این دو جناح آغاز می‌شود. بلشویم قاطعانه از قبول اینکه بورژوازی روسیه قادر بود تا انقلاب خود را تا به آخر رهبری کند، امتناع ورزید. نین با قدرت و استقامتی بی‌نهایت بیش‌تر از پلخائف، مسأله‌ی کشاورزی را به عنوان مسأله‌ی محوری در سرنگونی دموکراتیک در روسیه پیش‌برد. او افزود: «محرک انقلاب روسیه، مسأله‌ی کشاورزی (زمین) است. تمام نتیجه‌گیری‌ها در رابطه با شکست یا پیروزی انقلاب... باید بر پایه‌ی محاسبه شرایط توده‌ها در مبارزه برای زمین باشد.» نین همراه با پلخائف، دهقانان را متعلق به طبقه‌ی بورژوا می‌دید؛ برنامه‌ی



زمین برای دهقانان، برنامه‌ای مترقی از جانب بورژوازی محاسبه می‌شد. لنین در «کنگره‌ی اتحاد» بر این اصل اصرار ورزید که «پدیده‌ی ملی کردن اقدامی بورژوایی است.» و «این امر همچون ضرباتی است که به نبض توسعه‌ی سرمایه‌داری وارد می‌گردد و مبارزه‌ی طبقاتی را تشدیدتر، بسیج برای زمین را تقویت نموده، هجوم سرمایه‌به کشاورزی را ایجاد کرده و در نتیجه قیمت غلات را پایین می‌آورد. علیرغم ماهیت بورژوایی انقلاب کشاورزی، بورژوازی روسیه همواره نسبت به سلب مالکیت خصوصی از زمین، خصومت‌آمیز باقی می‌ماند و دقیقاً به همین علت به دنبال مصالحه با سلطنت بر پایه‌ی قانون اساسی به شکل پروسی آن خواهد بود. لنین، در مقابل نظر پلخائف که خواهان اتحاد مابین پرولتاریا و بورژوازی لیبرال بود، خواهان اتحاد بین پرولتاریا و دهقانان بود. او مدعی بود که وظیفه‌ی همکاری انقلابی این دو طبقه ایجاد «دیکتاتوری دموکراتیک» است که به عنوان تنها ابزار پاکسازی تمام عیار روسیه از زباله‌های فنودالی، می‌تواند یک سیستم کشاورزی آزاد درست نموده تا برای توسعه‌ی سرمایه‌داری با استفاده از الگوی آمریکایی، و نه پروسی، راه را باز نماید.

او چنین نوشت که پیروزی انقلاب «تنها با دیکتاتوری می‌تواند برجسته گردد، زیرا تحقق تحولات فوری و ضروری پرولتاریا و دهقانان باعث مقاومت مستأصلانه مالکان بزرگ، بورژوازی بزرگ و سلطنت تزار خواهد شد. بدون دیکتاتوری، شکست دادن مقاومت و دفع عملیات ضدانقلاب غیرممکن خواهد شد. البته این نه یک دیکتاتوری سوسیالیستی، بلکه یک دیکتاتوری داخلی خواهد بود. (بدون مجموعه کاملی از مراحل انتقالی به توسعه‌ی انقلابی) پایه و اساس نظام سرمایه‌داری دست نخواهد خورد. در بهترین حالت می‌تواند،

تقسیم مجدد و رایکال مالکیت زمین را به نفع دهقانان تحقق بخشد؛ برای تأسیس جمهوری، از اشکال دموکراسی کامل و پایدار استفاده نماید؛ تمام اشکال آسیایی و فنودالی را نه تنها از زندگی روزمره بلکه از کارخانات هم ریشه کن نماید؛ آغازی باشد برای بهبود جدی شرایط کارگران و بالا بردن سطح زندگی آنان و در آخر هم آتش انقلاب را در اروپا روشن کند.»

## آسیب پذیری موضع لنین

این دیدگاه لنین گامی بسیار بلند به جلو را نشان می‌داد، تا آنجایی که به اصلاحات قانون اساسی ربطی نداشته و تنها به برچیدن نظام مالکیت زمین به عنوان وظیفه‌ی مرکزی انقلاب پرداخته و برای رسیدن به هدف خود، به طور مشخص از تنها ترکیب واقع بینانه نیروهای اجتماعی استفاده نموده است. نقطه ضعف دیدگاه لنین اما، در برداشت متضاد داخلی از مفهوم «دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» بود. لنین خودش به محدودیت اساسی این «دیکتاتوری» زمانی تکیه کرد که آن را آشکارا بورژوایی نامید. با این حرف، منظور او این بود که پرولتاریا به خاطر حفظ اتحاد خود با دهقانان، در انقلابی که در پیش است مجبور خواهد شد تا از مطرح کردن وظایف سوسیالیستی خودداری نماید. این عمل اما به معنای این است که پرولتاریا دیکتاتوری خود را کنار بگذارد. در نتیجه، اصل مطلب به دیکتاتوری دهقانان ختم می‌شود حتی اگر کارگران [در انقلاب] سهمیم باشند. در موارد خاصی لنین فقط این

چنین می‌گفت. برای مثال، لنین در «کنفرانس استکهلم»<sup>۳</sup> در رد بحث پلخانف که علیه «دنیای خیالی»<sup>۴</sup> قدرت موضع گرفته بود، گفت: «چه برنامه ای در حال حاضر به بحث گذاشته شده است؟ کشاورزی. چه کسی قرار است تا تحت این برنامه قدرت را بگیرد؟ دهقانان انقلابی.» لنین در همین جمله از خود می‌پرسد: آیا لنین قدرت پرولتاریا را با این دهقانان اشتباه گرفته است؟ و خود جواب می‌دهد: نه! لنین قدرت سوسیالیستی پرولتاریا را به طور کاملاً مشخص از قدرت بورژوایی دموکراتیک دهقانان متمایز می‌سازد. لنین مجدداً سؤال می‌کند: «اما چگونه؟ آیا انقلاب پیروزمند دهقانان بدون گرفتن قدرت توسط دهقانان انقلابی میسر است؟» لنین در این استدلال بحث برانگیز با وضوح ویژه‌ای آسیب‌پذیری موضع خود را نشان می‌دهد.

دهقانان در سطح یک کشور عظیم پراکنده‌اند و کلید ارتباطات آنان شهرها می‌باشد. دهقانان حتی به خودی خود قادر به فورموله کردن منافع خویش نیستند، زیرا در هر منطقه‌ای مطالباتشان متفاوت به نظر می‌رسد. پیوند اقتصادی میان استان‌ها از طریق بازار و راه‌آهن ایجاد می‌شود، اما بازار و راه‌آهن در دست شهرها قرار دارد. دهقانان در تلاش جهت زدودن محدودیت‌های روستایی و عمومیت بخشیدن به منافع خود ناگزیر به دام وابستگی به شهر می‌افتند. در نهایت اینکه دهقانان در روابط اجتماعی هم ناهمگون هستند: طبقه‌ی «کولاک‌ها» به طور طبیعی به دنبال ایجاد اتحاد با

<sup>۳</sup> - Stockholm پایتخت سوئد. «کنفرانس استکهلم» در دوران جنگ برای اغنا کردن کارگران جهت شرکت در جنگ از طرف سوسیال-شوونیست‌ها شکل گرفت. سوسیال به معنای اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی در ظاهر و شوونیست به معنای برتری قائل شدن برای مردم کشور خود در باطن و در نتیجه همدست شدن با بورژوازی کشور خود (مانند کائوتسکیست‌ها). سوسیالیست‌های انقلابی معتقد بودند که کارگران به جای شرکت در جنگ امپریالیستی باید در سطح بین‌المللی متحد شده و انقلاب سوسیالیستی را دامن بزنند (مانند بلشویک‌ها).

<sup>۴</sup> - utopia

بورژوازی شهری است، در حالی که سایر اقشار روستایی به طرف کارگران شهری کشیده می شوند تحت چنین شرایطی دهقانان به هیچوجه قادر به فتح قدرت نیستند.

درست است که در چین باستان، انقلاب دهقانی آنان را در رأس قدرت قرار داد و یا دقیق تر بگوییم، رهبران نظامی قیام های دهقانی را به قدرت رساند. این امر هر بار باعث تقسیم مجدد زمین و تأسیس سلسله‌ی جدید «دهقانی» گردید و از آن پس، تاریخ باز از اول تکرار می شد و باز تمرکز جدیدی از رباخواری انجام گرفته و قیام دیگری به دنبال داشت. تا زمانی که انقلاب صرفاً ماهیت دهقانی داشته باشد، جامعه قادر به بیرون آمدن از درون این محافل نامیدکننده و شریرانه نخواهد بود. این اساس سابقه‌ی تاریخ آسیایی، از جمله تاریخ باستان روسیه بود. در اروپا پس از پایان قرون وسطی، هر یک از قیام های دهقانی پیروزمند، یک حزب چپ شهری را به قدرت نشانده، نه یک حکومت دهقانی. دقیق تر بگوییم، قیام دهقانی دقیقاً به همان درجه به پیروزی رسید که توانست بخش انقلابی جمعیت شهری را تقویت کند. در روسیه بورژوازی قرن بیستم، حتی صحبت از تصرف قدرت به وسیله‌ی دهقانان انقلابی ممکن نبود.

## نگرش نسبت به لیبرالیزم

همان طوری که گفته شد، نگرش نسبت به بورژوازی لیبرال معیار تمایز بین انقلابیون و اپورتونیست ها در صفوف سوسیال دموکرات ها بود. تا کجا انقلاب روسیه می تواند برود؟ ماهیت حکومت موقت انقلابی آینده چه خواهد

بود؟ چه وظایفی پیش روی آن قرار دارد؟ و به چه ترتیبی؟ این سئوالات با تمام اهمیتی که دارد، تنها زمانی می‌تواند مسطح گردد که بر پایه‌ی ماهیت بنیادی سیاست پرولتاریا باشد و ماهیت این سیاست نیز در درجه‌ی اول و به نوبه‌ی خود با نگرش آن [سیاست] نسبت به بورژوازی لیبرال تعیین می‌گردد. پلخائف آشکارا و لجوجانه چشمان خود را به روی نتیجه‌ی بنیادین تاریخ سیاسی قرن نوزدهم بست: هرگاه پرولتاریا به عنوان یک نیروی مستقل ظاهر می‌شود، بورژوازی به اردوگاه ضدانقلاب می‌رود. هر چه مبارزه‌ی توده‌ای پُر شهامت‌تر باشد، به همان اندازه انحطاط ارتجاع لیبرالیزم سریع‌تر صورت می‌گیرد. هیچ کس هنوز ابزاری برای فلج کردن اثرات قانون مبارزه‌ی طبقاتی را اختراع نکرده است.

طول سال‌های اولین انقلاب، پلخائف این چنین گفت: «ما باید قدر حمایت احزاب غیرپرولتری را بدانیم و آن‌ها را با اعمال غلط از خود نرانیم.» با موعظه‌های یکنواخت اینگونه، این فیلسوف مارکسیزم نشان داد که دینامیک [یا جریان حرکت - مترجم] جامعه برای او قابل دستیابی نبود. «تاکتیک غلط» می‌تواند یک فرد هوشمند حساس را دفع کند. طبقات و احزاب توسط منافع اجتماعی خود جذب یا دفع می‌شوند. لنین به پلخائف پاسخ داد: «با اطمینان خاطر می‌توان گفت که لیبرال‌ها و زمینداران بزرگ، شما را به خاطر میلیون‌ها «عمل غلط» می‌بخشند، ولی احضار شما را برای گرفتن زمین از دستشان نخواهند بخشید.» و این تنها شامل زمینداران بزرگ نمی‌شود. سران بورژوازی و زمینداران بزرگ در زمینه‌ی مالکیت، به ویژه در رابطه با سیستم بانکی با هم منافع مشترک دارند. سران خرده بورژوازی و روشنفکران از نظر مادی و اخلاقی به صاحبان کسب و کارهای بزرگ و

متوسط وابسته اند - آن‌ها همگی از جنبش توده‌ای مستقل می‌ترسند. در همین حال، برای سرنگونی سلطنت‌طلبان تزاری، وجود ده‌ها میلیون مردم ستم‌دیده انقلابی لازم بود که قهرمانانه و بدون در نظر گرفتن وضعیت خود و بدون هیچ‌گونه محدودیتی حمله کنند و هیچ چیز جلودار آن‌ها نباشد. توده‌ها می‌توانند قیام کنند، اما تنها زیر پرچم منافع خود و در نتیجه با روحیه‌ی خصمانه و انعطاف‌ناپذیر نسبت به طبقات استثمارگر، اول از همه‌ی زمینداران بزرگ. بنابراین «دفع» اپوزیسیون بورژوا به دست کارگران و دهقانان انقلابی در ذات خود قانون انقلاب بود و نمی‌شد از طریق دیپلماسی یا «تاکتیک» از آن پرهیز کرد.

هر ماهی که گذشت، ارزیابی لنینیستی از لیبرالیسم را بیش‌تر تأیید کرد. برخلاف بهترین آرزوهای منشویک‌ها، کادتها نه تنها آماده نبودند تا جایگاه خود را در رأس انقلاب «بورژوایی» تسخیر کنند، بلکه برعکس، آن‌ها مأموریت تاریخی خود را هر چه بیش‌تر در مبارزه با آن یافتند.

پس از نابود کردن قیام دسامبر، لیبرال‌هایی که برغم دوما‌ی گذرا، مرکز توجه سیاسی شده بودند، با تمام توان کوشیدند تا در مقابل سلطنت، خود را توجیه کرده و زمانی که ارزش‌های مقدس «فرهنگی» در معرض خطر قرار داشت، برای اعمال برخوردهای ضدانقلابی ناکافی خود در پاییز ۱۹۰۵ توضیحی داشته باشند. رهبر لیبرال‌ها «میلیوکوف» که مذاکرات پشت‌صحنه را با «کاخ زمستانی» انجام می‌داد، به درستی ثابت کرد که در پایان سال ۱۹۰۵، کادتها نمی‌توانستند حتی خود را به توده‌ها نشان دهند. او نوشت: «آنانی که اکنون از حزب «کادتها» ناراضی هستند، زیرا که این حزب در آن زمان با برگزار نکردن هیچ جلسه‌ای علیه توهمات انقلابی تروتسکیزم،

اعتراض نکرد... به همین سادگی یا نمی فهمند یا به یاد نمی آورند روحیه‌ی غالبی که در آن زمان بر تجمعات عمومی دموکراتیک حاکم بود.» با «توهامات تروتسکیزم» این رهبر لیبرال، خط سیاسی مستقل پرولتاریا را درک کرد؛ خط سیاسی‌ای که سمپاتی عمیق‌ترین لایه‌های شهری، دهقانی و سربازان، یعنی تمام اقشار تحت ستم را جذب شوراها نموده و «جامعه‌ی تحصیلکرده» را رد کرد. تکامل منشویک‌ها نیز به موازات همین خط سیاسی گسترده گردید. آن‌ها مجبور بودند هر چه بیش تر خود را در برابر لیبرال‌ها توجیح کنند، زیرا آنان بعد از اکتبر ۱۹۰۵ با تروتسکی در یک بلوک قرار گرفتند. توضیحات «مارتوف»، گزارشگر با استعداد منشویک‌ها به اینجا منتهی شد که لازم است به «توهامات انقلابی» توده‌ها امتیازاتی بخشید.

## نقش استالین در این اختلاف نظر

در تفلیس گروه‌های سیاسی‌ای شکل گرفتند که از اصول پایه‌ای غالب در پترزبورگ پیروی می‌کردند. «ژوردانیا» رهبر منشویک‌های قفقاز نوشت: «کوبیدن ارتجاع، برای غلبه کردن و ادامه‌ی راه قانون اساسی - به اتحاد آگاهانه و تلاش برای یک هدف واحد بین نیروهای پرولتاریا و بورژوازی بستگی دارد... حقیقت این است که دهقانان به جنبش کشیده شده و بر روی یک شخصیت عنصری سرمایه‌گذاری هم خواهند کرد، اما معذالک نقش تعیین کننده را این دو طبقه خواهند داشت، در حالی که جنبش دهقانی مشغول دانه به آسیاب خود ریختن خواهد بود.» لنین، ترس ژوردانیا را از پیاده کردن سیاستی ناسازگار با بورژوازی که می‌توانست به ناتوانی کارگران بیانجامد،

به تمسخر گرفت. لنین می‌گوید، ژوردانیا «از مسأله‌ی احتمال انزوای پرولتاریا در یک سرنگونی دموکراتیک بحث می‌کند و فراموش می‌کند... که دهقانانی هم هستند! از میان تمام متحدان احتمالی پرولتاریا، او تنها در باره‌ی زمینداران بزرگ لیبرال خبر دارد و مدهوش آنان است. او هیچ چیز در باره‌ی دهقانان نمی‌داند و این در قفقاز است.» انتقادات لنین اگر چه در اصل درست است، اما مسأله را در یک نکته ساده می‌کند. ژوردانیا در باره‌ی دهقانان «فراموش» نکرده بود، همان طوری که شاید از کنایه‌ی لنین هم روشن باشد، ژوردانیا نمی‌توانست فراموش کرده باشد، به ویژه که دهقانان قفقاز زیر پرچم منشویک‌ها به قیام هجوم آورده بودند. ژوردانیا اما در دهقانان آن خمیره‌ی اتحاد سیاسی که می‌توانست و می‌بایستی بوسیله‌ی بورژوازی در اتحاد با پرولتاریا بکار برده شود را نمی‌دید. او اعتقاد نداشت که دهقانان قادر به تبدیل شدن به نیرویی پیشرو و یا حتی نیرویی مستقل در انقلاب هستند و در این باره او اشتباه نمی‌کرد، اما او همچنین اعتقاد نداشت که پرولتاریا قادر باشد تا قیام دهقانان را تا پیروزی رهبری کند - و در این مورد او اشتباه مرگباری کرد. عقیده‌ی منشویک‌ها مبنی بر اتحاد پرولتاریا با بورژوازی عملاً نشانگر اعتقاد منشویک‌ها به زبردست قرار دادن کارگران و دهقانان در برابر لیبرال‌ها بود. اوتوپیانیزم<sup>۵</sup> ارتجاعی این برنامه با این حقیقت تعیین می‌شود که انشعاب پیشرفته و عمیق طبقات، بورژوازی را پیشاپیش به عنوان یک عامل انقلابی فلج کرد. در مورد این مسأله‌ی اساسی حق کاملاً با بلشویزم بود: به دنبال اتحاد با بورژوازی لیبرال، این امر به طور اجتناب‌ناپذیری سوسیال دموکراسی را در مقابل جنبش انقلابی کارگران و دهقانان قرار می‌دهد. در

---

<sup>۵</sup> - Utopianism اوتوپیا به معنای سرزمین خیالی است و اوتوپیانیزم به معنای گرایش به خیالپردازی است.



سال ۱۹۰۵، منشویک‌ها هنوز این شجاعت را نداشتند تا نتایج لازم را از تنوری انقلاب «بورژوایی» خود بگیرند. در سال ۱۹۱۷، آن‌ها از عقاید خود به نتایج منطقی خود رسیدند و سر خود را به باد دادند.

در باره‌ی مسأله‌ی نگرش به لیبرال‌ها، استالین در طول سال‌های اولین انقلاب، در کنار نین قرار گرفت. در اینجا باید گفت که در طول این دوره، حتی اکثریت اعضای عادی منشویک‌ها نیز در مسائل مربوط به اپوزیسیون بورژوازی به نین نزدیک‌تر بودند تا به پلخائف. نگرش تحقیرآمیز نسبت به لیبرال‌ها در سنت ادبی رادیکالیزم بود. به هر حال، خواستن نظر مستقل در باره‌ی این مسأله، تحلیل از روابط اجتماعی قفقاز، بحث‌های تازه و یا حتی فرموله کردن بحث‌های گذشته از کوبا [استالین] تلف کردن وقت است. ژوردانیا رهبر منشویک‌های قفقاز، در رابطه با پلخائف بسیار مستقل‌تر بود تا استالین در رابطه با نین. در ۹ ژانویه کوبا نوشت که «این آقایان بیهوده، به دنبال حفظ تاج و تخت لِرزان تزار هستند. آنان بیهوده دست یاری به سوی تزار دراز می‌کنند.»

«توده‌های تحریک شده، برای انقلاب آماده می‌شوند، نه برای سازش با تزار. بله آقایان، این تلاش‌های شما بیهوده‌ی است. انقلاب روسیه اجتناب ناپذیر است و همان اندازه اجتناب ناپذیر است که طلوع خورشید اجتناب ناپذیر است. مسأله این است!» و از این قبیل. از این بالاتر کوبا نرفت. دو سال و نیم بعد، تقریباً با تکرار بیانات نین، نوشت: «بورژوازی لیبرال روسیه ضدانقلابی است و نمی‌تواند نیروی محرک باشد، چه رسد به اینکه بخواهد رهبری انقلاب را به عهده بگیرد. بورژوازی لیبرال دشمن سوگند خورده انقلاب است و مبارزه‌ی سخت‌گیرانه‌ای علیه آن باید انجام پذیرد.» اما دقیقاً در

همین مورد اساسی بود که استالین در ده سال بعد دستخوش دگرگونی کامل گشته و به انقلاب فوریه ۱۹۱۷، نقداً به عنوان پارتیزانی در یک بلوک با بورژوازی لیبرال نگاه می‌کرد و بر طبق این دیدگاه، قهرمان اتحاد با منشویک‌ها درون یک حزب شد. تنها لنین پس از ورودش به کشور، جلوی سیاست مستقل استالین - که آن را خیانت به مارکسیزم می‌نامید - را گرفت.

## در باره‌ی نقش دهقانان

«نارودنیک‌ها» در کارگران و دهقانان فقط «زحمتکشان» و «استثمارشدگان» را می‌دیدند که به همان اندازه به سوسیالیزم تمایل دارند. مارکسیست‌ها یک دهقان را به عنوان خرده بورژوازی در نظر می‌گرفتند که قابلیت سوسیالیست شدن را تنها در حد متوقف کردن مادیات و معنویاتش دارد. برای درک اختلاف نظرات بین استالینیزم و تروتسکیزم ضروری است که باری دیگر تأکید نماییم که طبق سنت مارکسیزم به طور کلی، لنین هرگز حتی برای یک لحظه دهقانان را به عنوان متحد سوسیالیست پرولتاریا نپنداشت. برعکس، او غیرممکن بودن انجام انقلاب سوسیالیستی در روسیه را از اینجا نتیجه گرفته بود که غلبه‌ی عظیم دهقانان بر کارگران را می‌دید. این اعتقاد لنین را در تمام مقالاتش در باره‌ی مسأله‌ی کشاورزی مستقیم یا غیرمستقیم می‌شود دید.

لنین در سپتامبر ۱۹۰۵ نوشت: «ما از جنبش دهقانی حمایت می‌کنیم، تا جایی که جنبشی دموکراتیک انقلابی باشد. ما اما برای مبارزه در حال آماده شدن (اساعه و فوری) هستیم برای زمانی که تبدیل به جنبش ارتجاعی

ضدپرولتری می‌شود.» کل اصل مطلب مارکسیزم هم در همین وظیفه‌ی دوگانه نهفته است. لنین متحدان سوسیالیست کارگران روسیه را در میان پرولتاریا غرب و عناصر نیمه پرولتری در روستاهای روسیه می‌دید، ولی هرگز این اتحاد را از میان دهقانان انتظار نداشت. او با اصرار عجیبی که خاص خودش بود، تکرار می‌کرد: «ما از ابتدا تا انتها به هر طریق ممکن تا مصادره‌ی زمین‌ها حمایت می‌کنیم. ما از دهقانان عموماً علیه زمینداران حمایت کرده و بعد (نه حتی بعد، بلکه همزمان) از پرولتاریا علیه دهقانان به طور کلی حمایت می‌نماییم.»

در ماه مارس ۱۹۰۶ لنین نوشت: «دهقانان در انقلاب بورژوا-دموکراتیک فاتح خواهند شد و با این کار روح انقلابی خود را سیراب می‌کنند. اما وقتی پرولتاریا در انقلاب بورژوا-دموکراتیک فاتح می‌شود، در واقع مسیر حقیقی را به روی روح انقلاب سوسیالیستی اصلی باز می‌کند.» او در ماه مه همان سال تکرار کرد که «جنبش دهقانی، جنبش یک طبقه‌ی متفاوت است. این مبارزه نه برای مقابله با مباتی سرمایه داری، بلکه برای پاکسازی تمام بقایای فنودالیزم است. این دیدگاه را در لنین از مقاله‌ای به مقاله‌ی دیگر، از سالی به سال دیگر و از یک جلد به جلد دیگر می‌توان دنبال کرد. طرز بیان و مثال‌ها متفاوت است، اما تفکر اصلی همواره یکی است. البته غیر از این هم نمی‌توانست باشد. اگر لنین دهقانان را متحد سوسیالیستی می‌دید، دیگر کوچک‌ترین دلیلی باقی نمی‌ماند که بر ماهیت بورژوایی انقلاب اصرار ورزیده و «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» را صرفاً به وظایف دموکراتیک محدود نماید. در آن موارد که لنین نویسنده‌ی این کتاب را متهم به «دستکم گرفتن» دهقانان کرد، منظورش این نبود که چرا من به گرایشات سوسیالیستی دهقانان

بهاء نمی‌دهم، بلکه برعکس از نظر لنین، من به اندازه‌ی کافی به ماهیت استقلال بورژوا-دموکراتیک دهقانان و توانایی آنان در گرفتن قدرت و به دنبال آن، ممانعت از استقرار دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا، توجه نکرده بودم. ارزیابی مجدد این مسأله در سال‌های ارتجاع ترمیدوری<sup>۶</sup> انجام گرفت که حدوداً مصادف با زمان بیماری و مرگ لنین بود. از آن به بعد، اتحاد کارگران و دهقانان روسی در نفس خود، ضمانت کافی در برابر خطرات بازگشت ارتجاع و تعهد غیرقابل تحقق سوسیالیزم در محدوده‌ی اتحاد جماهیر شوروی اعلام گردید. استالین با جایگزینی تنوری انقلاب بین‌المللی با تنوری سوسیالیزم در یک کشور، ارزیابی مارکسیستی از دهقانان را به عنوان «تروتسکیزم» شروع به تعیین کرده و این کار را نه تنها در رابطه با حال حاضر انجام داد، بلکه به کل گذشته نیز بسط داد.

البته ممکن است این سنوالم مطرح گردد که آیا دیدگاه کلاسیک مارکسیستی نسبت به دهقانان اثبات شده که اشتباه بوده است یا نه. این موضوع ما را به جاهایی می‌کشد که در محدوده‌ی این نوشتار نیست. در اینجا کافی است اضافه کنیم که مارکسیزم هرگز در تخمین خود از دهقانان به عنوان طبقه‌ی غیرسوسیالیست با ماهیتی مطلق و تغییرناپذیر یاد نمی‌کند. خود مارکس می‌گفت که یک دهقان نه تنها دارای خرافات است، بلکه توانایی تفکر را نیز دارد. رژیم دیکتاتوری پرولتاریا امکانات بسیار گسترده‌ای را برای تأثیرگذاری بر دهقانان و بازآموزی فراهم آورد. در تاریخ هنوز به محدودیت‌های این

---

<sup>۶</sup> - Thermidorian Reaction ارتجاع ترمیدوری به معنی به قدرت رسیدن ضدانقلاب، پس از انقلاب است. در زمان انقلابات فرانسه «ترمیدور» یکی از ماه‌های تقویم فرانسه بود. در روز ۹ ترمیدور سال دوم (مصادف با ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) روبسپیر که به عنوان مستبدی بر مستد قدرت قرار گرفته بود به زیر کشیده شد و به دنبال سقوط او، شعله‌ی انقلاب و حاکمیت ترور در فرانسه نیز فرونشست.

امکانات نرسیده‌ایم. با این وجود، اکنون نقداً روشن است که نقش فعال فشار و زور دولتی در اتحاد جماهیر شوروی رد نشده است، اما اساساً آن نگرش نسبت به دهقانان را که مارکسیست‌های روسی را از نارودنیک‌ها متمایز می‌نمود، تأیید کرده است. به هر حال، امروز پس از بیست سال که از عمر رژیم جدید می‌گذرد، وضعیت در این مورد هر چه باشد، بی‌شک این طور است که تا زمان انقلاب اکتبر و یا حتی صحیح‌تر بگوییم تا سال ۱۹۲۴، هیچکس در اردوگاه مارکسیستی - و لنین کم‌تر از همه - در دهقانان زمینه‌ی توسعه‌ی سوسیالیستی را نمی‌دید. لنین بارها یادآور شد که بدون همیاری پرولتاریای کشورهای غربی، بازگشت ارتجاع در روسیه اجتناب‌ناپذیر بود. او اشتباه نمی‌کرد: بوروکراسی استالینیستی چیزی نیست به جز فاز اول بازگشت بورژوازی.

## تروتسکی موضع سوم را دارد

ما در بالا نکات عزیمت دو جناح اصلی سوسیال دموکرات روسیه را تجزیه و تحلیل کردیم. اما در کنار آن‌ها، نقداً در سحرگاه انقلاب اول، موضع سومی مطرح گردید که در آن زمان هیچ طرفداری نداشت، اما ما موظف هستیم که الزاماً در اینجا به طور کامل آن را توضیح دهیم و البته نه فقط به این دلیل که در نتیجه حوادث ۱۹۱۷، این موضع به تأیید رسید، بلکه به ویژه به این دلیل که هفت سال پس از انقلاب اکتبر، این مفهوم پس از گذار از فراز و نشیب‌های بسیار، نقش پیش‌بینی نشده‌ای را در تکامل سیاسی استالین و کل بوروکراسی شوروی باز کرد.

در آغاز سال ۱۹۰۵، در ژنو جزوه‌ای توسط تروتسکی انتشار یافت. این جزوه وضعیت سیاسی زمستان ۱۹۰۴ را تحلیل کرده بود. نویسنده به این نتیجه رسید که کارزارهای مستقل پتیشن‌ها [طومار - مترجم] و میهمانی‌های لیبرال‌ها تمام امکانات را مسدود کرده بود؛ که روشنفکران رادیکال که به لیبرال‌ها امید بسته بودند، به همراه خود لیبرال‌ها به بن بست رسیده بودند؛ که جنبش دهقانی شرایط مطلوبی را برای پیروزی ایجاد نموده بود، اما نتوانست آن را تضمین کند؛ که این تصمیم تنها از طریق قیام مسلحانه‌ی پرولتری امکانپذیر بود؛ که فاز بعدی در این مسیر، اعتصاب عمومی خواهد بود. این جزوه تحت عنوان «ماقبل ۹ ژانویه» انتشار یافت، زیرا پیش از «یکشنبه‌ی خونین» در پترزبورگ نوشته شده بود. موج اعتصابی قدرتمند که بعد از این تاریخ همراه با درگیری‌های مسلحانه اولیه همراه بود، تأیید واضحی از پیش‌بینی استراتژیک آمده در این جزوه بشمار می‌آید.

پیشگفتار این کار من را «پارووس» یک مهاجر روسی به آلمان نوشت. او کسی بود که موفق شده بود تا آن زمان به یک نویسنده‌ی برجسته‌ی آلمانی تبدیل شود. پارووس شخصیت خلاق استثنایی بود که هم از عقاید دیگران تأثیر می‌گرفت و هم با عقاید خود بر دیگران اثر می‌گذاشت. او فاقد آن تعادل داخلی و عشق کافی برای کار بود تا در جنبش کارگری مشارکتی داشته باشد که شایسته‌ی استعداد او به عنوان متفکر و نویسنده بود. در توسعه‌ی شخصی من، او نفوذ بی‌نظیری داشت، به ویژه در مورد درک مفهوم انقلاب اجتماعی در عصر ما. چند سال قبل از اولین آشنایی ما، پارووس با شور و شوق فراوان از اعتصاب عمومی آلمان دفاع می‌کرد؛ اما در آن هنگام آن کشور در حال گذراندن یک رونق صنعتی طولانی مدت بود و سوسیال‌دموکرات‌ها خود

را با رژیم «هوهنزولرن» تطبیق داده بود؛ تبلیغات انقلابی یک خارجی با هیچ چیز به غیر از بی تفاوتی حیرت انگیز [آلمانی ها] برخورد نکرد. در روز دوم حوادث خونین پترزبورگ، پارووس داشت با جزوه‌ی من که در آن زمان هنوز به شکل دستنویس بود، آشنا می شد. او مدهوش نظریه‌ی نقش استثنایی پرولتاریای عقب افتاده‌ی روسیه که سرنوشت برایش قلم زده بود، شد.

چند روزی که ما در مونیخ با هم گذرانیدیم، پُر از گفتگوهایی بود که خیلی از مسائل را برای هر دوی ما روشن کرد و به طور شخصی ما را به هم نزدیک تر نمود. پیشگفتاری که پارووس در آن زمان برای جزوه من نوشت، در تاریخ انقلاب روسیه جای کاملاً محکمی برای خود یافت. در ظرف چند صفحه، او ویژگی‌های اجتماعی روسیه‌ی عقب مانده را روشن نمود؛ ویژگی‌هایی که پیش از آن هم شناخته شده بود ولی هیچکس نتیجه‌گیری‌های لازم را از آن ها نکرده بود.

پارووس نوشت: «رادیکالیزم سیاسی اروپای غربی، همان طوری که همه می دانند، عمدتاً بر پایه‌ی خرده بورژوازی بنا نهاده شده بود. این ها کارگران صنایع دستی و عموماً آن بخش از بورژوازی بودند که در نتیجه‌ی توسعه‌ی صنعتی از میدان عقب مانده و همزمان توسط طبقه‌ی سرمایه دار به کنار زده شده بودند... روسیه در دوره‌ی ماقبل سرمایه داری دارای شهرهایی بود که با نمونه برداری از چین توسعه یافته بود، تا سبک اروپایی. این ها مراکز اداری بودند بدون کوچک ترین اهمیت سیاسی که هر کدام کارکرد ویژه‌ی خود را داشتند. در حالی که از لحاظ روابط اقتصادی آن ها به عنوان مراکز تجاری و بازار برای زمینداران بزرگ و محله‌های دهقانی عمل می کردند. زمانی که روند سرمایه داری به جریان افتاد، توسعه‌ی این شهرها هنوز بسیار ناچیز بود

و سرمایه داری شهرهای صنعتی خاص خود را می طلبید، مثل شهرهایی که در آن‌ها کارخانجات و مراکز تجاری دایر گردید... همان چیزی که مانع توسعه‌ی دموکراسی خرده بورژوازی گردید، اما در عین حال، به نفع آگاهی طبقاتی پرولتاریا روسیه منتهی گردید، یعنی توسعه‌ی ضعیف نحوه‌ی تولید صنایع دستی. پرولتاریا بلافاصله در کارخانجات متمرکز شد. دهقانان به شکل توده‌های بزرگ تر از قبل، به این جنبش کشیده می شوند. اما آن‌ها تنها قادرند به آناشیزم [هرج و مرج] سیاسی در کشور دامن بزنند و با این کار باعث تضعیف حکومت گردند. آن‌ها نمی‌توانند یک ارتش انقلابی منسجم را ایجاد نمایند. بنابراین با توسعه‌ی انقلاب، سهم پرولتاریا از میزان کار سیاسی از هر زمان دیگری بیش تر خواهد شد. در کنار این، خودآگاهی طبقه‌ی کارگر نیز گسترش و انرژی سیاسی آن رشد خواهد یافت.

«سوسیال دموکراسی با این معضل روبرو خواهد شد: یا باید مسئولیت حکومت موقت را پذیرفته یا باید از سر راه جنبش کارگری کنار برود. کارگران این حکومت را از آن خود خواهند دانست، صرف نظر از این که سوسیال دموکراسی چگونه خواهد عمل نماید.... سرنگونی انقلابی در روسیه تنها توسط کارگران می‌تواند انجام پذیرد. حکومت موقت انقلابی در روسیه، حکومت دموکراسی کارگری خواهد بود. اگر سوسیال دموکراسی رهبری جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه را به عهده داشته باشد، پس این حکومت نیز حکومت سوسیال دموکراسی خواهد بود.

«حکومت موقت سوسیال دموکرات قادر نخواهد بود تا سرنگونی سوسیالیستی در روسیه را به انجام برساند، اما روند از بین بردن خودکامگی



و ایجاد جمهوری دموکراتیک، آن را به سرزمینی غنی برای کار سیاسی تبدیل می‌سازد.»

در میان تب حوادث انقلابی در پاییز ۱۹۰۵، من بار دیگر پارووس را ملاقات کردم و این بار دیدار ما در پترزبورگ بود. در حالی که استقلال سازمانی هر دو جناح حفظ می‌شد، ما نشریه ای مشترک به نام «روسکویه اسلوو»<sup>۷</sup> را انتشار داده و در انتلافی با منشویک‌ها روزنامه‌ای به نام «ناچالو»<sup>۸</sup> منتشر کردیم. تئوری «انقلاب مداوم» همیشه به همراه اسامی «پارووس و تروتسکی» ارتباط داشته است. این امر اما تنها تا حدودی درست بود. دوره‌ی اوج انقلابی پارووس متعلق به پایان قرن گذشته [قرن نوزدهم - مترجم] است، زمانی که او در مبارزه علیه به اصطلاح «رویزیونیسم» در مقام رهبری قرار داشت، مانند تحریف فرصت طلبانه از نظریه‌ی مارکس. شکست تلاش برای سوق دادن سوسیال دموکراسی آلمان در مسیر سیاست‌های قاطعانه، خوشبینی او را از بین برد. با توجه به چشم انداز انقلاب سوسیالیستی در غرب، پارووس شروع به واکنش بیش تر و بیش تر کرد. او در آن زمان تصریح کرد که «دولت موقت سوسیال دموکرات نمی‌تواند سرنگونی سوسیالیستی را در روسیه به انجام برساند». پیش بینی او بنابراین، تبدیل انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی نبود، بلکه این بود که در روسیه تنها یک رژیم دموکراسی کارگری از نوع استرالیایی آن که در اساس متکی به سیستم کشاورزی است برخاسته است و برای اولین بار یک حکومت کارگری فراتر از چارچوب یک رژیم بورژوایی نرفت.

Russkpye Slovo -<sup>۷</sup>  
Nachalo -<sup>۸</sup>

من با این جمع بندی موافق نبودم. دموکراسی استرالیایی به طور اورگانیک از درون خاک بکر قاره‌ای جدید بیرون آمد و بلافاصله ماهیتی محافظه‌کارانه به خود گرفته و خود را در برابر پرولتاریایی جوان ولی دارای امتیاز یافت. دموکراسی روسی اما برخلاف این است و تنها می‌تواند در نتیجه‌ی یک سرنگونی انقلابی عظیم برخیزد، با پویایی‌ای که به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد، حکومت کارگری در ظرف چارچوب دموکراسی بورژوازی باقی بماند. اختلافات ما که مدت کوتاهی بعد از انقلاب ۱۹۰۵ شروع شد، عاقبت به جدایی کامل ما در آغاز جنگ کشید؛ زمانی که پارووس -با شک و تردید، ماهیت انقلابی درون خود را کشته بود- طرف امپریالیزم آلمان را گرفت و بعدها به مقام مشاور و الهام‌بخش نخستین رئیس جمهور آلمان، اِبرت در آمد.

## تنوری انقلاب مداوم

از ابتدای این جزوه، قبل از نهم ماه ژانویه، من بیش از یک بار به توسعه و توجیه تنوری انقلاب مداوم پرداختم. با توجه به اهمیتی که این نظریه بعداً در تکامل ایدئولوژیک قهرمان این بیوگرافی به دست آورد، لازم است که آن را در قالب نقل قول دقیق از آثار من در سال‌های ۱۹۰۵-۶ در اینجا ارائه دهم:

«شیرازه‌ی جمعیت یک شهر مدرن، حداقل در شهرهایی که اهمیت اقتصادی-سیاسی دارد، متشکل از طبقه‌ی مزدگیری است که کاملاً متمایز و مجزا است. این دقیقاً همان طبقه‌ی ای است که در انقلاب کبیر فرانسه ناشناخته بود، اما سرنوشت اش این است که در انقلاب ما نقش تعیین کننده‌ی ایفا نماید... در کشوری که از نظر اقتصادی عقب مانده است، پرولتاریا ممکن

است زودتر از پرولتاریا در کشور پیشرفته‌ی سرمایه داری به قدرت برسد. فرض بر نوعی وابستگی خود به خودی دیکتاتوری پرولتری بر نیروهای فنی و منابع یک کشور، تعصبی است که ناشی از ساده‌سازی فوق‌العاده‌ی ماتریالیزم «اقتصادی» می‌شود. چنین دیدگاهی هیچ ربطی به مارکسیزم ندارد... علیرغم اینکه نیروهای مولده‌ی صنعتی در ایالات متحده‌ی آمریکا ده برابر نیروهای مولده‌ی صنعتی ما هستند، نقش سیاسی پرولتاریای روسیه، نفوذ آن بر سیاست‌های کشور و احتمال تأثیر آن بر سیاست‌های جهانی بطور غیرقابل مقایسه‌ی ای به مراتب بیش تر از اهمیت پرولتاریای آمریکا است.

«انقلاب روسیه، طبق نظر ما، شرایطی را ایجاد می‌کند که در آن قدرت ممکن است (و با پیروزی انقلاب باید) به دست پرولتاریا سپرده شود، پیش از اینکه سیاستمداران بورژوازی لیبرال فرصت این را داشته باشند تا به طور کامل نابعه‌هایی را از میان دولتمردان خود توسعه دهند. بورژوازی روسیه، تمام موقعیت‌های انقلابی را تسلیم پرولتاریا کرده است و مجبور خواهد شد که رهبری انقلابی دهقانان را هم به همین ترتیب تسلیم پرولتاریا نماید. پرولتاریای در قدرت، از نظر دهقانان به طبقه‌ی رهایی بخش تبدیل خواهد شد... پرولتاریایی که در میان دهقانان پایه داشته باشد، خواهد توانست تمام نیروهایش را به کار گیرد تا سطح فرهنگی روستاییان را بالا برده و آگاهی سیاسی را در دهقانان ایجاد نماید... اما شاید دهقانان [با تعداد خود] بر پرولتاریا غلبه کرده و جای آن را اشغال کند؟ این غیرممکن است. تمام تجربیات تاریخی علیه این فرضیه موضعگیری می‌کند و نشان می‌دهد که دهقانان کاملاً ناتوان از به عهده گرفتن یک نقش سیاسی مستقل هستند. از آنچه گفته شده است، روشن است که ما چه دیدی نسبت به عقیده‌ی

«دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» داریم. اصل موضوع این نیست که آیا ما این امر را در اصول می پذیریم، یا اینکه ما این شکل از همکاری سیاسی را «مطلوب» می پنداریم یا نه. ما آن را غیرقابل تحقق می دانیم - حداقل به صورت مستقیم و به معنای فوری آن.»

آنچه تا کنون آمد، نشان می دهد که تا چه حد این اظهار نظر اشتباه است و به طور بیوقفه تکرار شد که این مفهومی که اینجا آمده است «از روی انقلاب بورژوایی می جهد». در آن زمان من نوشتم که «مبارزه برای نوسازی دموکراتیک در روسیه، به تمام و کمال از درون سرمایه داری بیرون آمده و بر پایه‌ی نیروهای انکشاف یافته در نظام سرمایه داری هدایت می شود و مستقیماً و قبل از هر چیز، علیه موانع حاصل از روابط فنودالی-سروی، در مسیر توسعه‌ی جامعه‌ی سرمایه داری هدف گرفته شده است. سؤال اما این بود که: دقیقاً چه نیروها و روش‌هایی قادرند این موانع را کنار بزنند؟

«ما ممکن است تمام سئوالات انقلاب را محدود کنیم به این ادعا که انقلاب ما در اهداف عینی خود، بورژوایی است و بنابراین در نتایج اجتناب ناپذیر آن، نهایتاً به این برسیم که ما ممکن است بر این حقیقت که عامل اصلی این انقلاب بورژوایی، پرولتاریا است و اینکه پرولتاریا در طول کل مرحله‌ی انقلاب به طرف قدرت سوق داده می شود، چشمان خود را ببندیم... شما ممکن است با این افکار که شرایط اجتماعی روسیه هنوز آمادگی برای اقتصاد سوسیالیستی ندارد، به خود آرامش خیال بدهید - و در نتیجه‌ی آن، غافل از در نظر گرفتن این حقیقت باشید که همین که پرولتاریا به قدرت برسد، بنا به کل منطق وضعیت خود، ناگزیر خواهد شد اقتصادی را ارائه دهد که به دست دولت اداره می‌شود... نمایندگان پرولتاریا به صرف ورود خود به حکومت، نه به عنوان

گروگان های بی خاصیت، بلکه به عنوان قدرت حاکم، تمام مرزهای بین برنامه‌ی حداقل و حداکثر را از بین خواهند برد، برای مثال کلکتیویزم<sup>۹</sup> را در دستور کار روز قرار می دهند. در چه مقطعی در این جهت، پرولتاریا متوقف می شود، به رابطه بین نیروها بستگی دارد. اما نه در مورد اهداف اصلی حزب طبقه‌ی کارگر.

«اما اکنون برای مطرح کردن سؤال زیاد زود نیست: آیا این دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر در برابر چارچوب انقلاب بورژوازی متلاشی خواهد شد؟ یا شاید نه! بر پایه‌ی تاریخ جهانی در برابر خود، چشم انداز پیروزی را با متلاشی کردن این چارچوب محدود، می بیند؟... یک چیز را می توان با اطمینان بیان کرد: بدون حمایت مستقیم دولتی پرولتاریای اروپا، طبقه‌ی کارگر روسیه نمی تواند در قدرت باقی بماند و نمی تواند حکومت موقت خود را تبدیل به یک دیکتاتوری سوسیالیستی دراز-مدت بنماید...»

با این گفته اما منظور به هیچ وجه یک پیش بینی بدبینانه نیست:

«رهایی سیاسی به رهبری طبقه‌ی کارگر روسیه، این رهبر [منظور طبقه‌ی کارگر روسیه است - مترجم] را به ارتفاعات تاریخی بیسابقه ایسوق داده و نیروها و منابع عظیمی را به دست خود انتقال داده و آن طبقه را بنیانگذار انحلال جهانی سرمایه داری نموده، در زمانی که تاریخ تمام پیش-شرط‌های عینی لازم را ایجاد کرده است.»

در باره‌ی اینکه سوسیال دموکراسی بین المللی تا چه میزان توانایی انجام وظیفه‌ی انقلاب خود را دارد، من در سال ۱۹۰۶ نوشتم:

۹ - Collectivism عمل جمعی یا جمع گرایی

«احزاب سوسیالیست اروپایی - از همه مهم‌تر، قدرتمندترین آن‌ها یعنی حزب آلمانی - هر کدام محافظه‌کاری خود را برنامه‌ریزی کرده و به عنوان سازمانی که تجربیات سیاسی پرولتاریا را دربر دارد، در هر لحظه ممکن است مانع مستقیمی بر سر راه تضاد بین کارگران و ارتجاع بورژوازی گردد...» من تجزیه و تحلیل خود را با اطمینان دادن به اینکه توده‌های بیش‌تر و بیش‌تری به سوی سوسیالیزم کشیده می‌شوند و این اطمینان را می‌دهند که «انقلاب شرقی باعث تشویق پرولتاریا غربی شده و با ایدئالیزم انقلابی و ایجاد تمایل به سخن گفتن با دشمن خود به "روسی" جمع بندی کردم.»

«ایدئالیزم انقلابی شرقی و ایجاد تمایل به سخن گفتن با دشمن خود به زبان روسی.»

## خلاصه‌ای از سه دیدگاه

بیا بید خلاصه کنیم. نارودنیک‌گرایی<sup>۱۰</sup>، در زمانی که «اسلاوفیل‌ها»<sup>۱۱</sup> میدان را به دست داشتند، از توهماتی در زمینه‌ی مسیرهای کاملاً روسی برای توسعه‌ی روسیه استفاده کردند و کل سرمایه‌داری و جمهوری بورژوازی را به کناری گذاشتند. مارکسیزم پلخاتف بر اثبات هویت اصلی مسیرهای تاریخی روسیه و غرب متمرکز بود. این برنامه از دل این دیدگاه بیرون آمده بود که کل

<sup>۱۰</sup> - Narodnikism نارودنیکیزم

<sup>۱۱</sup> - Slavophiles در روسیه اسلاوفیل‌ها اعضای یک جنبش روشنفکری در قرن ۱۹ بودند که می‌خواستند، پیشرفت و توسعه‌ی روسیه در آینده اش متکی بر ارزش‌ها و سازمان‌هایی باشد که پایه در گذشته تاریخی آن کشور داشت و نه اینکه تقلید از کشورهای غربی. این محافل که در دهه‌ی ۱۸۳۰ شکل گرفت، متأثر از فلسفه‌ی آلمانی و کسانی مثل فردریش شلینگ بود. این محافل که در مرکز مسکو شکل گرفت، اعضای از اشرافیت روسیه و کسانی که ثروتمند، تحصیلکرده و دنیا دیده بودند را جلب خود می‌کرد.

ویژگی های متنوع حقیقی و نه عرفانی، ساختار اجتماعی روسیه و پیشرفت انقلابی آن را نادیده می گرفت. نگرش منشویکی نسبت به انقلاب، صرف نظر از وقایع پراکنده و انحرافات منفرد، را می توان به شکل زیر خلاصه کرد: پیروزی انقلاب بورژوازی روسیه تنها زمانی قابل درک است که تحت رهبری بورژوازی لیبرال بوده و قدرت به دست دومی [منظور بورژوازی لیبرال است - مترجم] سپرده شود. رژیم دموکراتیک سپس اجازه می دهد تا پرولتاریای روسیه به برادران غربی قدیمی خود رسیده تا در راه مبارزه برای سوسیالیسم با پیروزی عظیم و غیرقابل قیاسی نسبت به گذشته جلو رود.

دیدگاه لنین را شاید بتوان به طور خلاصه به اینگونه بیان کرد: بورژوازی عقب مانده ی روسیه ناتوان از رهبری انقلاب خود تا به پایان می باشد. پیروزی کامل انقلاب از طریق «دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» کشور را از مرحله ی قرون وسطایی زدوده، در پیشرفت سرمایه داری روسی به سرعت آمریکا در سرمایه گذاری رسانده، پرولتاریای شهر و روستا را تقویت نموده و زمینه را برای امکانات گسترده در مبارزه برای سوسیالیسم باز می نماید. از سوی دیگر، پیروزی انقلاب روسیه برای انقلاب سوسیالیستی در غرب نبضی قوی فراهم می آورد و دومی نه تنها روسیه را از هرگونه خطر بازگشت به ارتجاع محفوظ می دارد، بلکه اجازه می دهد تا پرولتاریای روسیه در مدت تاریخی کوتاهی به فتح قدرت برسد.

چشم انداز انقلاب مداوم را ممکن است بتوان در این چند کلمه خلاصه کرد: پیروزی کامل انقلاب دموکراتیک در روسیه غیرقابل تصور است، مگر در شکل دیکتاتوری پرولتاریا متکی به دهقانان. دیکتاتوری پرولتاریا که به طور اجتناب ناپذیری در دستور روز قرار دارد، نه تنها وظایف دموکراتیک، بلکه

وظایف سوسیالیستی را هم به عهده دارد و همزمان نبضی قوی به انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی می‌بخشد. تنها پیروزی پرولتاریا در غرب می‌تواند روسیه را از بازگشت بورژوازی محفوظ داشته و امکان بنای سوسیالیستی را در نهایت میسر سازد.

این فورمول‌های مختصر با وضوح کامل هم همگونی دو مفهوم آخر را در تضاد آشتی ناپذیری با دیدگاه لیبرال منشویکی نشان می‌دهد و هم تفاوت اساسی آن‌ها را در مورد ماهیت اجتماعی و وظایف این «دیکتاتوری» که می‌بایستی از دل این انقلاب بیرون می‌آمد را باز می‌کند. اعتراض متداول تکراری نظریه پردازان کنونی مسکو در باره‌ی اینکه برنامه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا در سال ۱۹۰۵ «نارس» بود، تماماً فاقد محتوا است. به معنای تجربی<sup>۱۲</sup> برنامه‌ی دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز ثابت کرد که به همان اندازه «نارس» است. رابطه‌ی نامساعد نیروها در دوره‌ی انقلاب اول، نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه به طور کلی پیروزی خود انقلاب را غیرممکن ساخت. در عین حال، تمام گرایش‌های انقلابی از امید به پیروزی کامل برخوردار خواهد شد؛ بدون چنین امیدی یک مبارزه‌ی انقلابی بی حد و حصر غیرممکن خواهد بود. اینگونه اختلافات، چشم‌انداز کلی انقلاب و استراتژی را که از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد، دربر می‌گیرد. چشم‌انداز منشویزم تا بطن‌اش غلط بود: این چشم‌انداز، پرولتاریا را در مسیری کاملاً متفاوت قرار می‌داد. چشم‌انداز بلشویزم هنوز کامل نبود؛ این چشم‌انداز مسیر عمومی مبارزه را درست تشخیص داده، اما ماهیت مراحل آن را نادرست برداشت کرد. نارسا بودن چشم‌انداز بلشویزم در سال ۱۹۰۵ تنها به این دلیل که خود انقلاب



پیشرفت بیش‌تری نداشت، بارز نگرديد، بلکه در ابتدای سال ۱۹۱۷ لنین در مبارزه‌ی مستقیم علیه قدیمی‌ترین کادرهای حزب مجبور شد چشم انداز حزب را تغییر دهد.

یک پیش‌بینی سیاسی نمی‌تواند، مثل یک پیش‌بینی نجومی، تظاهر به دقیق بودن بنماید. همین قدر کافی است که مسیر صحیح خط عمومی توسعه را نشان داده و کمک کرد تا انسان در مسیر حوادث عملی که از خط اصلی منحرف و به چپ یا راست می‌زند، جهت خود را تعیین نماید. از این نظر، غیرممکن است که تشخیص ندهیم که مفهوم انقلاب مداوم به‌طور کامل امتحان خود را در تاریخ پس داده است. در سال‌های اول رژیم شوروی، این امر توسط هیچکس رد نشد؛ برعکس اما، این حقیقت به وسیله‌ی تعدادی از نشریات رسمی مطرح گردید. اما وقتی بر صخره‌های خاموش و سنگی جامعه‌ی شوروی، ارتجاع بوروکراتیک علیه اکتبر سر باز نمود، از همان ابتدا علیه این نظریه در تاریخ هدف گرفته شد؛ نظریه‌ای که بیش از هر نظریه‌ی دیگری بازتاب اولین انقلاب پرولتری بوده و همزمان ماهیت ناقص، محدود و جزیی خود را به نمایش گذاشت. بنابر این، از طریق انفجار، تنوری سوسیالیزم در یک کشور، مبنای اساسی استالینیزم گشت.

لئون تروتسکی

۱۹۴۰